

جد تکوین ما به طنز بخوان، تاملی در طنزآوری‌های علی معلم دامغانی

■ اسماعیل امینی

اگر از میان آن همه مفردات و ترکیبات دشوار یاب و از هزار توی آن همه اشارات تلمیحی و کنایه‌ی دور از ذهن راهی به درون مثنوی‌ها بگشایی می‌بینی که طنز در صورتهای گوناگونش جلوه می‌کند و در انتقال اندیشه و احساس شاعر نقش بنیادین دارد.

هم شکوهمندی و فخامت زبان و بیان مثنوی‌های علی معلم دامغانی و همدرونمایه و اندیشه فاخری که در این مثنوی‌هاست به گونه‌های است که جلوه‌گری طنز را در آنها نامتحمل می‌نماید اما اگر از میان آن همه مفردات و ترکیبات دشوار یابو از هزار توی آن همه اشارات تلمیحی و کنایه‌ی دور از ذهن راهی به درون مثنوی‌ها بگشایی می‌بینی که طنز در صورتهای گوناگونش جلوه می‌کند و در انتقال اندیشه و احساس شاعر نقش بنیادین دارد.

طنز می‌گویمت این واقعه از واقعه گویان

تو مکن آن و مجوی آن و میوی آن و مگوی آن

طیلسانی کنش از حله عریانی و مستی

نه به این رنگ و به آن رنگ، به رنگ خود هستی

طنز در جهان شعر معلم بیش از آن که ابزار مطایبه و شوخ طبعی باشد ابزار بیزاری است از ناهنجاری‌ها و از میان همه‌گونه‌های ناهنجاری «فریب» و «دگر نمایی» آماج اصلی این طنزهای گزنده است و ظرافتهای شوخ طبعانه در برابر اینکارکرد اصلی طنز کمتر مجال جلوه‌گری دارند.

به خنده خنده ملک را مل از دهان بمزیم

سبوکشان به گزک سبب حوریان بگزیم

این لحظه‌های فرحناک و شادمانه در رویارویی با سوانح عالم واقع چندان پایدار نیستند و حلاوت آن خنده و مزیدن و ملگزدیدن سبب حوریان نیز تلخکامی شاعر را چاره نمی‌کنند:

آی راوی بخوان و خسته بخوان

خونیان را ز حصن بسته بخوان

آی راوی نخوانده سر بر کن

نغمه‌های نخوانده را سر کن

لوح محفوظ «کنت کنز» بخوان

جد تکوین ما به طنز بخوان

طنز، درک و دریافت تناقض و بیان هنری آن است و به تعبیری جمع هنری نقیضین یاضدین است. از این منظر است که بخشی از توانمندی طنز به میزان و چگونگی بیان این تناقض وابسته است همچنان که اگر آماج طنز را تهاجم به حریم‌های ممنوعه (تابوها) بدانیم، شدت حرمت آن حریم در تاثیر پایدار طنز نقش اساسی دارد.

علی معلم دامغانی در مثنوی‌هایش تقابل دوجهان را واگویه می‌کند. جهانی که هست و جهانی که باید، عالم موجود و عالم معهود. آنگاه از تناقض شگفت‌آور و هولناک این دوجهان خبر می‌دهد و شگفتی و هولناکی اینخبر تکان دهنده را با طنز و کنایه و تعریض با خنده تلخی از سر تمسخر همراه می‌کند تا مخاطب را تاب شنیدنش نباشد و دافعه تلخی آن او را نگریزند. در واقع طنز آوری در این میان تمهیدی است برای تاثیر زمانمند و تدریجی به جای ضربهای قاطع و آنی که شکننده اما زودگذر است.

خدایگان زمین را در است و دریا نه

جلال ملک خدا را شنیده‌ای یا نه

چگونه کرم دغل را فروغ می‌خوانی

کدام نعمت حق را دروغ می‌خوانی

هم چنانکه در این دو بیت، در سراسر مثنوی‌های علی معلم نشانه‌هایی از رویارویی جلال ملک خدایی و گستره خدایگان زمین را می‌توان یافت و در اینمیان فریب و دغل را که بر خدایگان زمین، کسوت جلال و جمال الهی پوشانده است. آماج اصلی طنزهای ستیهنده استاد

معلم همین فریب و دغل است:

آشنا گوی غریب آی تو را هستم

آی چاووش فریب آی تو را هستم

آی بیهوده در آی چه می‌جویی

نابهنگام سرا خیره چه می‌گویی

چيست در جاری این نغمه به بیگاهی

نفست خسته دمت سرد چه می‌خواهی

...

نابهنگام خروسان خطر کرده

بی‌محل گوی غلط بانگ سحر کرده

تناقض میان «لاف زدن از حماسه» و «واقعیت وادادگی و انفعال» شرایطی ناگوار و البته سزاوار طنز و تعریض پدید آورده است:

دشت تب، باغ گل، شهر افسون

کوچه‌های مه‌آلود افیون

کوچه‌ها کوچهای غریبی

کوچه خاکی خود فریبی

کوچه گم شدن در سیاهی
کوچهها کوچهای تباهی

...

مکروم عذر لابد گرفته
خط آزادی از خود گرفته
مکروم با جهانی حکایت
همچونی بند بندم شکایت
مکروم از هوس غازه کرده
زیور از عقد خمیازه کرده
مکروم مست بی اختیاری
کولیارم بسوی خماری
مکروم تا کبود حقارت
بقعه بی کسی را زیارت

تصویر زاپیری که به کبود حقارت می‌رود و آهنگ زیارت بقعه بی کسی را دارد و گلگونهایش از «غازه هوس» است و گلوبندشاز «خمیازه» با همه ناگواری، مضحك و خندهناك است.

در چنبره فریب و دغل و تناقض است کهشاعر دریا را مخاطب دشنام و تمسخر خویش می‌کند:
آی آبشخور غوکان مذبذب آی
آی آینه آلودگی شب آی
آی دریا نفست سرد تو را هستم
شبرو شرزه شبگرد تو را هستم
نطفه‌خوار شب کندوی نران دریا
مار آبستن افعی جگران دریا
آینه فاحشه دریای بزك کرده
شوریا نوش عروسان پس پرده
چند فردا نفسان را به کمین کشتن
نطفه پروردن و در خفیه جنین کشتن
گذار از جهان آرمانی و رسیدن به جهانی‌وهما‌ور و دروغین است که دستمایه طنزآوری و خنده



زدن بر سوانح عالم است:
باز بر کنگره نور مرا خواندند
از کریوه سحر دور مرا خواندند
باز خواندند مرا خواندن در وادی
خواندن رهرو مایوس به آبادی
باز خواندند مرا خواندن چاووشان
به شب شهوتی خون سیاوشان
شب معراج رسولان شب تقدیری
شب تقویمی عالم شب زنجیری
شب وهما‌ور طاعونی در بسته
شب فرعونی موسی زده خسته
شب مرقس شب پوس شب برنابا
شب تکوینی هم‌خوابی مریم با...
ابیات آغازین این فراز از مثنوی با ابیاتپایانی چنان فاصلهای دارند که به خوری‌نابسامانی اوضاع
را باز می‌نمایانند. همین‌نابسامانی‌هاست که در وصف وارونگی‌جهان و رخدادهایش جلوهای
تاثیر گذار وطن‌آمیز دارد:

شهرخر بندگان آفات است
اسطقس است اسطقسان است
لاجرم راه را کران بردیم
از بلا و بلیه جان بردیم
گر چه از بعد راه فرسودند
ساروانان خسته آسودند
گر همه محنت عطش بردند
اشتران آب معرفت خوردند
سور و سوادى هم‌رهان گرم است
سخت بازار کاروان گرم است
شهر شهر است و شهر آبادی
کوس در یوزه می‌زند شادی
شهر و خر بندگان تماشاگر
ما تماشایان سوداگر
از قدیم از فتوح آمدهها
از سمرقند روح آمدهها
کوه گیلان بحر پیمانہ
نیم ترکان نیمه فرغانه

از روزگاری که خاقانی بر خرابهای مداینمی‌گرید و از دیده دجله بر خاک مداینمی‌راند تا

زمانهای که علی معلم دامغانی بر نابودی میراث شکوهمند حماسه و دینباوری و مردانگی
لیخندی تلخ می‌زند قرن‌ها فاصله است اما گویی در این همه سال‌ها بر ویرانه و غم بر غم
افزون شده و شاعر راوی تلخکام و طعنه زنی است که مایه تباهی را می‌بیند و بر آن
خنده‌های می‌زند غمانگیزتر از گریه:

بر لب کنگره آواز کبوتر یا هوست
در دل منظره تقوای پلنگ از آهوست
ماکیانها به غضب ساز خروسان دارند
شیر مردان عجب ناز عروسان دارند
شو در این سوق رم طاقیه پوشان بنگر
جوش دستار به پا هنگه فروشان بنگر
خارین جلوه فروش آمده در گلشنها
سرکشی دوخته بر قامت گل جوشنها
و ای کوفان شنو از نای هزاران در باغ
قهر طوفان نگر از باد بهاران در باغ
تب و شب بین که به یک جام عجینا فتاده‌ست
وز تعب لرزه در اندام زمین افتاده‌ست
تب و شب صورت و معناست در اثنا آنک
ظاهر باهر اسمیست از اسما آنک
تب و شب عین ستوه است دریغا خورشید
عطسه در پوزه کوه است دریغا خورشید
گویی از آن همه میراث ارحمند جز ویرانی و وارونی باقی نمانده است:
ما بندی‌ایم بندی تقدیر یک‌دگر
ما وارثیم وارث زنجیر یک‌دگر

هجاگویی و سرزنش اهل داعیه داری و دگرنمایی، از آنجا که فراتر از مصادیق محدود و شخص
است و در خدمت اندیشه اصلی و جهان‌بینی خاص مثنوی‌های استاد معلم دامغانی است، در
تحلیل نهایی طنز محسوب می‌شوند اگر چه از ابزارهای هجو بهره بردارند:

الا نخوانده معانی معین دین گشته
به عجز و بی‌هنری، با سقط عجب گشته
چه مایه‌تان که به لا و نعم در آویزید
به خیره ناسره را با سره در آمیزید

....

تمیز احسن الحان نکرده از انکر
نشسته بر خر بریط چنانکه خنیاگر
اگر نه دیو خرامید در فشل چونید
وگرنه دیو مرامید با دغل چونید
اگر نه هرزه در آید این علا لا چیست
غریو در رخ ماه بلند بالا چیست
اگر نهاید سقط در سقط چه ماندستید
اگر نهاید غلط در غلط چه ماندستید
سیکروان سلامت مقیم می‌قتند
سیکسران سفاهت خر خراباتند
زهی خران خرابات خادل افتاده
به صدق یحمل اسفار در گل افتاده

اگر چه زبان فخیم و باستان‌گرایی مثنوی‌ها و دشواری‌های برخی تعبیر رکاکت و تند دشنام‌ها را
از دسترس فهم عوام دور می‌دارد با این همه موضوعی که آماج هجاگویی است چنان خطر
است که گاه در ترجیح گفتن بر نگفتن تردید پدیدار می‌شود:

کار صعب است در این راه بگویم یا نه
تو امانند مه و ماه بگویم یا نه
بوینک است فضا شادی کناسان بین
شو در این وسوسه بازار به کناسان بین
هر چه بدریده سقا آب خنک دارانند
شوره پشتان کفن دزد، بنکدارانند
جانشان مبرز شرک است ظلام او بارند
توله لقمه لجامند، حرام او بارند
عفن انباشته دارند به انباشان
نیست جز سیم سیا، نیست به همیانهاشان
جوش کناس کنیسه است در این سوق الکلب
سود و سودای دسیسه است در این سوق الکلب

....

سوقیان خاج فروشند شما یان حاجید
رشته‌تان پنبه شد از جهل عجب حلاجید
اما علی معلم دامغانی گفتن را بر می‌گزیند واز آن میان به طنز و تعرض و کنایه و تسخر گفتن
را، که هنری‌تر و موثرتر و جانگدازتر است.

از میان انبوه تلمیحات و اشارات تاریخی واساطیری که در مثنوی‌های استاد معلماست تلمیح به داستانی از کلیله و دمنه بارهاو به شیوه‌های گوناگون تکرار شده است از آن که گویی این داستان بیان حال فریخورندگان تمامی تاریخ است. داستان‌بوزینگانی که گرم شب تاب را شعله‌م‌پندارند و بر آن هیزم م‌کنهند و به امیدواهی گرم شدن بر آن گرد م‌آیند. بحث درطنزآوری استاد علی معلم دامغانی را بانمونه‌های از تلمیح به آن داستان خواندنی به‌پایان م‌گیریم:

بعث و نشور نخله به شوراب ک‌شتن است
بوزینهوار هیمه به شبتاب ه‌شتن است
دیری‌ست این که نخله به شوراب م‌گیریم
بوزینهوار هیمه به شب تاب م‌گیریم



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی